

از زبان ناسیونالیسم ایرانی

تاریخ‌نگاری قرن بیستم درباره مناسبات متقابل دولت/ملت و ناسیونالیسم، تا حد زیادی تحت تاثیر یک دیدگاه اروپا محوری درباره زبان و قومیت بوده است. دیدگاهی که در آن «قومیت و زبان به نحوی فزاینده به محور تعیین کننده و حتی به تنها معیار یک ملیت (Nationhood) بالقوه تبدیل می‌شود.»^۱ و یا به گونه‌ای که کارل رنر مدعی شد: «به محض آن که میزانی از دگرگونی‌های اروپایی حاصل شود، جوامع زبانی و فرهنگی که در طول قرون و اعصار در سکوت و خاموشی دوره بلوغ و پختگی خود را طی کرده‌اند، از یک موجودیت انفعالی به صورت یک ملت شکوفا می‌شوند. آنها به وجود خود به مثابه نیرویی برخوردار از یک تقدیر تاریخی آگاه می‌شوند، خواستار کنترل دولت در مقام عالی‌ترین ابزار قدرت موجود شده و در جهت تعیین سرنوشت سیاسی خود گام می‌نهند. روز تولد اندیشه سیاسی ملت و سال تولد این آگاهی جدید ۱۷۸۹ است؛ سال انقلاب کبیر فرانسه.»^۲

با این حال و به رغم تمامی این تفاسیل آنچه در این میان به دست فراموشی سپرده شده آن است که ساخت یک موجودیت قلمروای مرزبندی شده (bounded territorial entity) یا آنچه که معمولاً از آن به عنوان ساخت دولت/ملت یاد می‌شود غالباً بر حضور و وجود عواملی غیر از قومیت و ملیت نیز استوار بوده است؛ تصور جمعی، وفاداری سیاسی، بازسازی و تعبیر مجدد تاریخ،

ابداع سنت ضروری تاریخی برای توجیه و انسجام لازم دولت مدرن نوبا نیز معمولاً به عوامل مهم و موثری در گردآوردن گروه‌های گوناگون جمعیتی و تقویت و حتی تشکیل شعور جمعی آنها از لحاظ هویتی و همبستگی سیاسی تبدیل می‌شود. در برخی از موارد، صرف کاربرد اسامی کهن و تاریخی و همچنین سنت برای میدان دادن به یک اجتماع کلی از لحاظ مشروعیت سیاسی کفایت می‌کند. در نتیجه بازتاب اجتماعی برخی از اصطلاحات جغرافیایی، به عامل مهمی در ترسیم مجدد مرزهای جغرافیایی دولت‌های جدید بدل می‌گردد.

تا جایی که به موضوع ایران مربوط می‌شود معمولاً چنین می‌گویند که ناسیونالیسم ایرانی به صورت یک ایدئولوژی دولتی در عصر رضاشاه یا به عرصه وجود نهاد؛ ایدئولوژی‌ای مبتنی بر یک ناسیونالیسم زبانی و حاصل از نوآوری پیروزمندانه وی در ایجاد یک دولت / ملت مدرن در ایران. مع‌هذا آنچه در این میان معمولاً نادیده می‌ماند آن است که ناسیونالیسم ایرانی در تحولات سیاسی و بحران ناشی از ناکامی‌های بعد از انقلاب مشروطه در آغاز قرن ریشه داشت. در این دوره بود که ایران‌گرایی به تدریج به صورت یک گفتمان دفاعی برای ایجاد و ساخت یک موجودیت محدود قلمرویی، یک «ایران خالص» در برابر - انیران - شکل گرفت. حاصل آن که به تدریج نوعی احساس بیگانه ستیزی در میان روشنفکران کشور شکل گرفت که به تشکیل ناسیونالیسم تدافعی ایرانی منجر شد. این نکته نیز شایان تذکر است که برخلاف آنچه می‌توان تصور کرد، بسیاری از عناصر مهم در ساخت و پرداخت موجودیت قلمرویی و محدود / ایرانی از تبار اقلیت‌های قومی غیر فارسی زبان بودند و در رأس آنها نیز آذربایجانی‌ها و نه گروه‌های رسمی فارسی زبان.

هدف از این بررسی ارائه نگاه جدیدی است به ریشه‌ها و مبانی پیچیده شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی. در این بررسی از اقدامات مختلف این گروه‌ها در مقام دفاع از هویت واقعی یا متصورشان در برابر ایدئولوژی الحاق‌گرایانه پان‌ترکیسم شمه‌ای ارائه خواهد شد.

سرآغاز جنگ اول جهانی

برای بسیاری از ایرانیان «استبداد صغیر»، دوره سیزده ماهه‌ای که در پی کودتای محمدعلی شاه بر ضد مشروطه آغاز شد، مهمترین دوره تاریخ انقلاب مشروطیت را تشکیل می‌دهد. در این دوره در حالی که تقریباً کل کشور مقهور استبداد شده بود تنها آذربایجان بود که پرچم مقاومت را برافراشت. دولت محمدعلی شاه سعی کرد با اعزام قشون و محاصره اقتصادی تبریز این مقاومت را در هم بشکنند. ولی تلاش آنها به جایی نرسید و هنگامی که با پیشروی دیگر نیروهای مشروطه‌خواه از گیلان و اصفهان محمدعلی شاه به کناره‌گیری وادار و مشروطه اعاده شد. مشروطه‌خواهان آذربایجان

آذربایجان در مجلس دوم جایگاه سیاسی خاصی یافتند؛ کل توجه عمومی کشور بدان‌ها معطوف بود. به تدریج این باور در میان ایرانیان شکل گرفت که اگر چه انقلاب مشروطه در تهران پا گرفت، ولی در تبریز بود که قوام یافت و بدون آذربایجان نیز شانس دوام و استمرار نداشت. علاوه بر این آذربایجان به عنوان مهمترین کانون هر گونه حرکت بعدی در جهت ترقی و پیشرفت سیاسی نیز مقام ویژه‌ای را احراز کرد. آگاهی مشروطه‌خواهان آذربایجانی بدین نقش و مقام، آنها را با احساس رسالت و مسئولیت خاصی در جهت حفظ تمامیت ارضی ایران عجین کرد؛ رسالت و مسئولیتی که تا به امروز نیز به قدرت خود باقی است.

هنگامی که جنگ اول جهانی شروع شد، آشوب و اغتشاش کل ایران را فراگرفت. تا پیش از این دگرگونی، دولت‌های پی در پی و مستعجل ایران هیچ یک از توانایی و اقتدار لازم جهت حل و فصل مسائل مبتلابه و اصلاحات معوق کشور برخوردار نبوده و شروع جنگ جهانی نیز که با افزایش فشار و مداخله قدرت‌های خارجی توأم شده، این فرایند را تشدید کرد. از همان مراحل نخست، یعنی از اکتبر ۱۹۱۰ که دولت بریتانیا در مورد وخامت اوضاع امنیتی راه تجارتي جنوب اتمام حجتی به مقامات تهران تسلیم کرد، روس‌ها نیز در مقام تأسی، دامنه مداخلات خود را توسعه داده و در حالی که از همان روزهای مشروطه ایالات شمالی را تحت اشغال نظامی داشتند، در نوامبر ۱۹۱۶ نیز اصلاحات مالی مورگان شوستر را بهانه کرده، آنها نیز اتمام حجتی را تسلیم کردند. تحولات حاصل از این واقعه که به استقرار گسترده‌تر نیروهای نظامی روس و سرکوب آزادی‌خواهان ایرانی به ویژه در آذربایجان انجامید، عملاً به تبدیل قسمت‌های شمالی کشور به نوعی مستعمره نیمه مستقل روسیه منجر شد.^۳ با این حال مجلس دوم که از حمایت مردمی نیز برخوردار بود و به ویژه شیخ محمد خیابانی که در زمره نمایندگان آذربایجان قرار داشت در مقام مقابله با اولتیماتوم برآمد ولی سعی و تلاشش به جایی نرسید.^۴

در پی شروع جنگ اول جهانی، نخستین واکنش رسمی ایران که طی صدور فرمانی در اول نوامبر ۱۹۱۴ ابراز شد، اعلان بی‌طرفی کامل بود؛ ولی این که در عین چیرگی و استقرار نیروهای نظامی خارجی در نقاط مختلف کشور - و به ویژه بخش‌های شمالی آن - بی‌طرفی چه معنایی داشت، پرسشی بود که پاسخ آن تنها در مراحل بعد روشن شد. هنگامی که مستوفی الممالک نخست‌وزیر وقت ایران از مقامات روسیه خواست که نیروهای خود را از ایران فراخوانند، زیرا حضور آنها در آنجا بهانه‌ای به دست ترک‌ها خواهد داد که به ایران حمله کنند، سفیر دولت روسیه این پرسش را مطرح کرد که چه تضمینی وجود دارد که در پی عقب‌نشینی نیروهای روسیه، ترک‌ها [قوای] خود را نیاورند؟^۵

در نتیجه آذربایجان به یکی از ناوردگاه‌های عمده جنگ تبدیل شد. هر یک از قدرت‌های متحارب روس و انگلیس و عثمانی در ادامه سیاست‌های نظامی خود درصدد بهره‌برداری از رقابت‌های موجود میان اقوام و مذاهب گوناگون منطقه برآمدند. از جمله به کردها، آشوری‌ها، ارمنی‌ها و حتی مسلمان‌های آذربایجانی وعده‌هایی مبنی بر تشکیل دولت‌های علیحده برای آنها داده شد و بدین ترتیب زمینه یکی از خونین‌ترین رویارویی‌ها معاصر در میان این طیف متنوع از گروه‌های قومی و مذهبی فراهم آمد.

اندک زمانی پس از شروع جنگ، دولت عثمانی به تحریک و تشویق انورپاشا و دیگر همراهانش، به نفع آلمان و بر ضد روس و انگلیس وارد جنگ شد. انور پاشا که در آن دوره وزارت جنگ عثمانی را برعهده داشت بر این باور بود که تنها شانس عثمانی‌ها برای حفظ امپراتوری و حتی توسعه قلمرواش در جهت حوزه روسیه، ائتلاف نظامی با آلمان است. وی همچنین مقامات دینی عثمانی را بر آن داشت که طی صدور فتاوی جهاد، مسلمان‌های هند، ایران، قفقاز و آسیای میانه را بر ضد حاکمیت روس و انگلیس برانگیزند. از نظر انور پاشا روس‌ها نه فقط کافر، بلکه نیروهای اشغالگری بودند که سرزمین‌ها جنوبی قفقاز را که بخشی از میهن ترک و اسلامی محسوب می‌شدند، تصرف کرده بودند. انور پاشا بعد از یک رشته مذاکرات محرمانه با مقامات آلمانی که در ۲ اوت ۱۹۱۴ به انعقاد معاهده‌ای منجر شد، در اکتبر همان سال با صدور فرمان حمله ناوهای عثمانی به بنادر روسیه در دریای سیاه رسماً وارد جنگ شد. علاوه بر این گروهی از نیروهای نظامی نیز در امتداد مرزهای قفقاز در مقابل نیروهای روسیه وارد جنگ شدند.

هدف نهایی عثمانی‌ها چیرگی بر حوزه نفتی باکو و همچنین قسمت‌های شمالی ایران جهت راه‌یابی به آسیای میانه و افغانستان بود؛ در صورت تحقق این اهداف نه فقط موقعیت بریتانیا در هند متزلزل می‌شد، بلکه امپراتوری عثمانی می‌توانست به «مرزهای طبیعی» خود نیز دست یابد: «نباید فراموش کنیم که دلیل ورود ما به جنگ فقط حفظ کشور از مخاطراتی که آن را تهدید می‌کند، نیست. خیر، ما هدف ملموس‌تری را پیش روی داریم: تحقق آرمانی که به محض از میان رفتن دشمن مسکوی، امپراتوری ما را به مرزهای طبیعی‌اش رهنمون سازد، [مرزهایی] که تمام ملل خویش ما را در بر گرفته و متحد سازد.»^۶

ولی نخستین تلاش نظامی عثمانی‌ها برای پیشروی به سمت قفقاز در زمستان ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ در دو نبرد ارزروم و ساری قمیش، در هم شکست و عثمانی‌ها تلفات سنگینی بر جای گذاشتند. در بخش‌های جنوبی جبهه جنگ، عثمانی‌ها که در نوامبر ۱۹۱۴ مراغه را گرفته بودند، در ادامه پیشروی‌های خود به سمت تبریز حرکت کرده و با آن که تبریز را نیز بدون یک زد و خورد جدی

تصرف کردند ولی بعد از تجدید قوای روسیه و پیشروی مجدد آنها در مارس ۱۹۱۵ مجدداً تبریز را از دست دادند.^۷

شکست سهمگین عثمانی‌ها در نبردهای قفقاز نقطه عطفی در این عرصه به شمار می‌رفت؛ در خلال سال‌های بعد جنگ، عثمانی‌ها دیگر نتوانستند در این جبهه به عملیات چشمگیری دست بزنند و تنها پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود که بار دیگر عثمانی‌ها در جبهه‌های قفقاز و ایران فعال شدند.

پان ترکسیم و واکنش ایران در قبال آن

اگر چه برای عثمانی‌ها مدت زمانی طول کشید تا رؤیای استقرار در مناطق شمال و جنوب رود ارس را تحقق بخشند، ولی تحرکات پان ترکیستی از مدت‌ها پیش، و یا به عبارت دقیق‌تر از همان سال ۱۹۰۸ که ترک‌های جوان در استانبول به قدرت رسیدند، در باکو بازتاب یافته بود؛ در این سال بود که با کودتای کمیته اتحاد و ترقی ضمن پایان دادن به استبداد سلطان عبدالحمید، گرایشات ترک‌گرایانه را در دل امپراتوری جانشین اندیشه غالب اتحاد اسلام نمودند.

از لحاظ پیشگامان طرح اندیشه پان ترکیسم نیز بسیاری از نام‌آوران این عرصه از میان اقوام ترک تبار امپراتوری روسیه برخاسته بودند که خود نیز تحت تأثیر پان اسلاویسم بودند که در قرن نوزدهم در روسیه شکل گرفته بود. در سال ۱۹۰۴ یوسف آقچوراوغلو یکی از تاتارهای روسیه که بعدها به نام یوسف آقچورا شهرت یافت رساله‌ای تحت عنوان *اوج طرز سیاست* [سه طرز سیاست] منتشر ساخت که به تدریج اهمیتی در مقام مانیفست پان ترکیسم یافت.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

در این رساله که برای نخستین بار از سوی محافل تبعیدی ترک در قاهره منتشر گردید آقچورا از موانع تاریخی‌ای سخن به میان آورد که بر سر راه توسعه و پیشرفت عثمانی گرای و اتحاد اسلام قرار داشت و خواهان اتحاد/اتراک و یا به عبارت مصطلح بعدی ترک چلوق - [ترک‌گرایی] - گردید.^۸ که به نظر او تنها ایده‌ای بود که می‌توانست مبنای موجودیت «ترک ملت‌ی» قرار گیرد. آقچورا اذعان داشت که «نمی‌داند آیا این اندیشه در خارج از امپراتوری عثمانی» به ویژه در «قفقازیه و شمالی ایران» هواداری دارد یا خیر، ولی بر این امید است که در آینده نزدیک آراء وی درباره هویت ترک مقبول تمامی ترک‌ها - در هر جایی که زندگی می‌کردند - قرار گیرد.^۹

طولی نکشید که گروهی از احزاب سیاسی و «سازمان‌های فرهنگی» عثمانی اتحاد/اتراک را به عنوان یک خط مشی سازمانی پذیرفته و در سال ۱۹۰۸ در استانبول مجمعی تحت عنوان ترک درنگی (انجمن ترکی) تاسیس شد که «مطالعه فعالیت‌ها و وضعیت گذشته و حال مردمی که ترک خوانده می‌شوند» را در صدر برنامه خود داشت.^{۱۰}

این مجمع در بیانیه‌ای به تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۸ «ترویج ترکی عثمانی در میان ملل خارجی» را وعده داد و خاطر نشان ساخت که «در درجه اول ترک‌های کشورهای بالکان، اطیش، روسیه، ایران، آفریقا، آسیای میانه و چین با ترکی عثمانی آشنا شده ...» سپس «زبان‌های [رایج در] آذربایجان، کاشمر، بخارا، خیوه و غیره به نحوی اصلاح خواهند شد که برای ارتقاء بازرگانی عثمانی مانند ترکی عثمانی شوند.»^{۱۱}

چندی بعد ترک درنگی جای به ترک/اجاقی [اجاق ترک] سپرد. در بیانیه این انجمن که در سال ۱۹۱۲ تدوین شد «پیشبرد آموزش ملی و ارتقاء سطح علمی، اجتماعی و اقتصادی ترک‌ها که در صدر ملل اسلام قرار دارند، و تلاش برای بهبود نژاد و زبان ترک» جایگاه ویژه‌ای داشت.^{۱۲}

در این میان گروهی از مسلمانان قفقاز که در این دوره در استانبول زندگی می‌کردند، جلب تحركات پان ترکیستی شدند؛ یأس و سرخوردگی از دشواری‌های پیش آمده برای انقلاب مشروطیت ایران، به نتیجه نرسیدن انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و همچنین بحران حاکم بر سوسیال دموکراسی اروپا از جمله عواملی بودند که در این دگرگونی موثر واقع شدند. گروهی از این شخصیت‌ها که به نهضت اصلاح‌طلبی ایران دل خوش داشته بودند از تحولات تبریز و تهران روی گردانده و رو به استانبول آوردند. استانبول ترک‌های جوان با تاکید خاصی که بر وحدت ملل و اقوام ترک داشت، مرکز جدیدی شد برای جذب و جلب نخبگان مسلمان روسیه. آنها که اینک از موطن خویش نیز دور بودند - به مطالعه و بررسی تاریخ و فرهنگ قومی - و تبعات سیاسی آن - تاکید نهادند. دیدگاه‌ها و نتایجی که افرادی چون علی حسین زاده، احمد آقایف و چندی بعد نیز محمدامین

رسول‌زاده بدان رسیدند، با استقبال کمیته اتحاد و ترقی روبرو شد و حتی تعدادی از این روشنفکران قفقازی در دولت ترک‌های جوان صاحب منصب و شغل شده و هنگامی هم که ترک یوردو - [وطن ترک] - مهمترین نشریه تبلیغاتی پان ترک‌ها در عثمانی استانبول شروع به انتشار کرد، اکثر آنها در زمره نویسندگان اصلی آن درآمدند. حتی در یکی از سرمقاله‌های تورک یوردو احمدآق‌ایف عثمانی‌ها را به خاطر آن که از آذربایجانی‌های ایران به نام ایرانی یاد می‌کنند و نه ترک، مورد شماتت قرار داد.^{۱۳}

محمدامین رسول‌زاده نیز در رشته مقالاتی تحت عنوان «ایران تورکلری» - ترک‌های ایران - به توصیف اقلیت‌های ترک ایران و هویت ملی مشخص آنها پرداخت.^{۱۴}

در طول سال‌های جنگ اول جهانی فعالیت‌های پان ترکیستی در باکو که هنوز از لحاظ سیاسی تحت حاکمیت روسیه تزاری قرار داشت در مجموع به انتشار برخی نشریات ادواری محدود بود. نشریاتی چون *ینی فیوضات* (فیوضات جدید) و *شلاله* که در عین ابراز وفاداری کامل نسبت به نظام تزاری، وظیفه اصلی خود را بر بالایش زبان ترکی رایج در قفقاز قرار دادند. در اینجا نیز همانند آنچه در محافل ملی‌گرای امپراتوری عثمانی جریان داشت، زدودن اصطلاحات فارسی و عربی و جایگزین ساختن اصطلاحات خالص ترکی به جای آنها هدف قرار گرفت. در حالی که هر از گاه در سرمقاله‌های عیسی بی‌عاشور بیلی در نشریه *شلاله* از اقدامات محافل پان ترکیستی عثمانی خیرها و گزارش‌هایی منعکس می‌شد، در مورد موضوع آذربایجان ایران در این گونه نشریات مطلب درخور توجهی منتشر نمی‌شد. چنین به نظر می‌آید که در این مرحله توسعه روابط و پیوندها با ترک‌های عثمانی، در مقایسه با بحث وحدت با آذربایجانی‌های ایران از اولویت بیشتری برخوردار است.^{۱۵}

با این حال هنگامی که در سال ۱۹۱۳ به مناسبت سیصدمین سال بنیان سلسله رومانوف در باکو اعلان عفو عمومی شد و پاره‌ای از فعالین سیاسی مانند محمدامین رسول‌زاده توانستند به میهن خود بازگردند در این عرصه نیز تغییراتی به وجود آمد. سید حسن تقی‌زاده که در سال ۱۹۱۰ در سر راه خود به اروپا رسول‌زاده را ملاقات کرده متوجه شده بود که دوست دیرینه‌اش که در مقام یکی از شخصیت‌های مبارز سوسیال دموکراسی نقش مهمی در انتشار روزنامه *ایران نو* ایفا کرده بود، اینک روی به جانب ترک‌گرایی آورده است.^{۱۶}

رسول‌زاده بعد از بازگشت به باکو روزنامه *آچیق سوز* [سخن فاش] را منتشر کرد. این روزنامه که نخستین شماره آن در اکتبر ۱۹۱۵ منتشر و تا مارس ۱۹۱۸ به انتشار ادامه داد، خود را یک «نشریه سیاسی، اجتماعی و ادبی ترک» خواند و در آغاز خط مشی‌ای مطابق با مشی رسمی حاکمیت تزاری داشت. روزنامه *آچیق سوز* تحولات ایران را نیز از نظر دور نداشت و در حمایت از

دموکرات‌های ایرانی مطالبی منتشر می‌ساخت.^{۱۷} با این حال پس از انقلاب روسیه، مشی آجیق سوز نیز دگرگون شد و با طرح شعار *ترک‌لاشما، اسلام‌لاشما و معاصرلاشما* - [ترک شدن، اسلامی شدن و معاصر شدن] - به هواداری از ترک‌های عثمانی برخاست.

در ۱۸ کتبر ۱۹۱۷ مجمعی تحت عنوان *ترک/جاقی* نیز در باکو تأسیس شد. در میان اهداف این مجمع که مدعی بود صرفاً در عرصه فرهنگ فعالیت دارد خواست «آشنایی نسل جوانتر با میراث ترکی آنها و تقویت آگاهی ترکی آنان از طریق تأسیس مدارس و سازماندهی سخنرانی‌ها و انتشار کتب...» نیز ذکر شده بود.^{۱۸}

آجیق سوز نه فقط از تأسیس این مجمع استقبال کرد بلکه در مورد فعالیت‌های آن از گردهمایی‌های مختلفش گرفته تا متن سخنرانی‌های ایراد شده در این جلسات گزارش‌های مفصلی منتشر ساخت. با آن که بسیاری از این مقالات طولانی به بررسی جوانب مختلف تاریخ و فرهنگ اقوام مسلمان جنوب قفقاز اختصاص داشت، ولی در این مرحله، در باکو تمایلی مبنی بر تعمیم نام آذربایجان به مناطق جنوب قفقاز مشاهده نمی‌شود در توصیف ساکنان این حوزه معمولاً از *ترک ملت* (ملت ترک) یا *قفقازیه مسلمان خلقی* (خلق مسلمان قفقاز) یاد می‌شد. حتی نخستین مجلس مؤسسانی که در ۲۹ آوریل ۱۹۱۷ در باکو تشکیل شد خود را مجمع عمومی مسلمانان قفقاز خواند. یکی از مهمترین عواقب تحولات سیاسی در مسکو که به اقتدار بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ منجر شد، بیش آمد یک خلاء قدرت در قفقاز بود. یک ماه بعد، تشکیلاتی موسوم به «کمیساریای ماوراء قفقاز» در تفلیس تشکیل شد که «حق ملل قفقاز در تعیین سرنوشت خویش» را اعلان کرد. در این مرحله کاملاً آشکار بود که احزاب دانشناک ارمنی و منشویک گرجی در صدد آن می‌باشند که کل قفقاز را در ید اقتدار خود آورند. مساواتی‌های باکو که اکثریت کرسی‌های مجلس مؤسسان باکو را در اختیار داشتند، متوجه شدند که زمان یک اقدام سریع و قاطع فرا رسیده است. با توجه به فروپاشی نظام تزاری، امید مساواتی‌ها به دولت عثمانی بود که در این مرحله به عنوان یک قدرت بلاعارض در آستانه چیرگی نظامی بر قفقاز قرار داشت. هدف مساواتی‌ها در رویارویی با رقبای ارمنی و گرجی، دستیابی به قلمرویی حتی‌الامکان وسیع و گسترده بود و به همین دلیل «علاوه بر ایالات باکو و گنجه»، بخش‌های مسلمان نشین «... داغستان، شمال قفقاز، اینگیلوه‌های مسلمان زاکاتالی، ساکنان ترک ایروان و قارص، و حتی مسلمان‌های گرجی زبان آجار در کرانه‌های جنوبی دریای سیاه» را نیز مدعی شدند.^{۱۹} به علاوه از آنجایی که اکثر ترکی زبان‌ها در بخش‌های وسیعی از شمال غرب ایران می‌زیستند آنها امیدوار بودند که رهبران آذربایجانی‌های ایران را به طرح اتحاد با خودشان متقاعد سازند و به همین دلیل در اکتبر ۱۹۱۷ فرستاده‌ای را به تبریز گسیل داشتند تا

رجال و سیاستمداران آنجا را به جدایی از ایران و تأسیس یک فدراسیون بزرگ با حوزه باکو جلب کند. ولی دموکرات‌های آذربایجانی زیر بار این پیشنهاد نرفتند.^{۲۰}

در پی بی‌حاصل ماندن این سعی و تلاش مساواتی‌ها، آچیق سوز در سرمقاله‌ای مورخ ژانویه ۱۹۱۸ برای نخستین بار و به نحوی صریح و بی‌پرده به موضوع آذربایجان ایران پرداخت. در این مقاله مرزهای تاریخی آذربایجان با گشاده دستی تمام از کوه‌های قفقاز در شمال تا کرمانشاه در جنوب، تفلیس در غرب و دریای خزر در شرق توصیف گردید. به عقیده آچیق سوز تقصیر دو پاره شدن ملت آذربایجان به گردن توسعه‌طلبان روس و طبقه حاکمه ایران بود که با سیاست‌هایی که اتخاذ کردند این وضع را پیش آوردند. علاوه بر این به عقیده نویسنده آچیق سوز «این حق طبیعی مسلمان‌های جنوب قفقاز بود که قلمرو خود را از آذربایجان بنامند» و آرزو کرده بود که «یک روز برادرهایشان در جنوب بتوانند به آنها ملحق شوند».^{۲۱}

جالب آن است که بدانیم یکی از نخستین واکنش‌هایی که در قبال این دگرگونی بروز کرد از جانب گروهی از دموکرات‌های ایرانی بود که در باکو زندگی می‌کردند. از سال‌های نخست قرن، اقتصاد شکوفای قفقاز گروه کثیری از ایرانیان را که اکثراً آذربایجانی یا از ترک‌زبان‌های شمال ایران بودند بدان حوزه جلب کرده بود. اگر چه آنها به زبان مشابهی سخن می‌گفتند ولی به سهولت جذب جامعه نمی‌شدند. در سراسر قفقاز از ایرانی‌ها به لفظ همشهری یاد می‌شد و آنها هویتی جدا و متفاوت از مسلمان‌های قفقاز داشتند.^{۲۲}

از چپ به راست: نشسته، خیابانی، صفوت. ایستاده: کاظم مجاهد، تقی خان رفعت



در میان گروه‌های مختلفی که در میان جامعه ایرانیان باکو فعالیت داشت، شعبه محلی حزب دموکرات ایران نقش شاخص و فعالی داشت. کمیته باکو حزب دموکرات ایران در سال ۱۹۱۴ تأسیس شده بود و گروهی از ایرانیان باکو و مناطق مجاور از اعضای آن بودند. از آنجایی که به عقیده این گروه آراء بیان شده در *آجیق سوز چیزی* جز یک توطئه پان ترکیستی برای مخدوش ساختن تمامیت ارضی و حاکمیت ایران نبود در مقام مقابله برآمده و در ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ انتشار نشریه‌ای را آغاز کردند به اسم *آذربایجان جزء لاینفک ایران*.^{۲۳} بعدها سلام الله جاوید که خود از فعالین سیاسی ایرانی در باکو بود، در این باره نوشت که نشریه دو زبانه مزبور در مخالفت با طمع فرقه مساوات نسبت به آذربایجان، از سوی دموکرات‌ها منتشر شد.^{۲۴}

آذربایجان جزء لاینفک ایران علاوه بر هواخواهی از اصلاحات و دگرگونی سیاسی در ایران، «ارائه گذشته پر افتخار کشور و تداوم تاریخی آن»^{۲۵} و همچنین «جلوگیری از هرگونه تلاشی در جهت خدشه‌دار ساختن آگاهی ملی ایرانیان» را نیز در زمره اهداف خویش برشمرد.^{۲۶} علاوه بر این *آذربایجان جزء لاینفک ایران* بر این نکته تأکید داشت که آذربایجان از تاریخ مشترکی با دیگر قسمت‌های ایران برخوردار است و بخشی از قلمرو ایران محسوب می‌شود.

این نشریه ضمن تمجید و تکریم مدام از آذربایجان و «نقش اساسی آن در تاریخ ایران»، بارها به «قرون متمادی که [در خلال آن] آذربایجان بر سراسر ایران حکمروایی داشته است» نیز اشاره دارد و در نوشته‌ای دیگر نیز با اشاره به موقعیت جغرافیایی آذربایجان در خط مقدم این سرزمین، خاطر نشان ساخت که «این وظیفه آذربایجان» است که در برابر بیگانگان خارجی بایستد و از «غرور ملی» و «تمامیت ارضی» ایران دفاع کند.

اگر چه *آذربایجان جزء لاینفک ایران* هیچ‌گاه به صورتی صریح از این «بیگانگان» نام نبرد مع‌هذا خاطر نشان ساخت که «هدف آنها در همه حال زیر سؤال بردن تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی ایران بوده است.» تأکید دیگر این نشریه بر نقش شاخص آذربایجان در انقلاب مشروطه بود و به همین سبب نیز مقام والای آن در مقام تنها حافظ موجودیت ایران به عنوان یک محدوده قلمروای نکته مهم آن بود که در یک جامعه چند قومی مانند ایران که در آن فارسی زبان‌ها گروه قومی و صاحب عنوان را تشکیل می‌دهند، یک اقلیت آذربایجانی که در خارج از ایران ولی در حوزه قلمرو زبانی‌اش می‌زیست، پیش از آن که به ناسیونالیسم قومی خودش بپردازد، به ایجاد یک احساس میهن‌پرستی - دولتمدارانه و ناسیونالیسم قلمرویی میدان می‌دهد.

و بدین ترتیب وفاداری سیاسی و حسن تعلق‌شان به یک هموندی سیاسی ایجاد شده بر هر گونه اشکال دیگر وفاداری - بالخصوص وفاداری قومی آنها - پیشی می‌گیرد. به علاوه چنین به نظر

می‌آید که آنها از مفهوم «ملت تاریخی» یکی از مفاهیم رایج در قرن نوزدهم نیز متأثر بوده‌اند. بر اساس این برداشت Staat volk (دولت - مردم) با دولت پیوند نزدیکی داشت. به عقیده آن ایرانی‌ها نیز مانند اتباع پراکنده یک روسیه بزرگ یا آلمان بزرگ، جماعتی را تشکیل می‌دادند که با یک دولت قلمرویی پیوند داشت. به همین جهت سعی داشتند که از طریق «شکل دادن به یک ارتباط مهم و مستمر با یک گذشته پر بار که می‌توانست فاصله میان منشاء ملت و موجودیت فعلی آن را پر کند» هویت قلمرویی/ایرانی خود را در برابر تبلیغات پان ترکیستی حفظ کند.^{۲۷} برای آنها، همانگونه که نپوردی نیز به درستی خاطر نشان شده است، ناسیونالیسم رمانتیک نیرویی فراهم آورد که مبنای عمل سیاسی آنها را تشکیل می‌داد:

«هویت فرهنگی با ادعایش بر آنچه که می‌بایست باشد، نتایجی سیاسی را طلب می‌کرد: یک دولت مشترک [به مثابه] تنها عرصه و زمینه‌ای که [مردم] می‌توانستند در آن رشد یابند؛ تنها نیرویی که می‌توانست آنها را محافظت کند و تنها امکان واقعی برای ادغام کردن افراد در یک ملت.»^{۲۸}

روزنامه *آذربایجان* جزء لاینفک *ایران* با در نظر داشتن یک چنین برنامه سیاسی‌ای، آنچه را که در شماره اول خود اعلان داشت، دنبال کرد و حتی پس از چیرگی بلشویک‌ها بر باکو در دوره حکمروایی «کمون باکو» به انتشار خود ادامه داد. ولی هنگامی که در مارس ۱۹۱۸ مساواتی‌ها قدرت را به دست گرفتند از انتشار باز ماند. مساواتی‌ها که در پنج ماه گذشته به تعطیل *آجیق سوز* وادار شده بودند نیز در سپتامبر ۱۹۱۸ به انتشار یک روزنامه جدید اقدام کردند؛ آنها نیز این نشریه را *آذربایجان* نام نهادند. مساواتی‌ها با استفاده از همان اسمی که دموکرات‌های ایرانی بر نشریه خویش گزیده بودند، دلبستگی راسخ خود را برای استفاده از نامی که قصد داشتند بر دولت مستقل خویش در آینده اطلاق کنند، نشان دادند.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بازگشت عثمانی‌ها

در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی نه فقط صحنه تحولات قفقاز، بلکه عرصه آناتولی نیز به نحوی اساسی دگرگون گشت. تندباد انقلاب طومار امپراتوری تزاری را در هم پیچیده بود و عثمانی‌ها بر آن شدند که تکه پاره‌های بر جای مانده از امپراتوری خود را از نو مرتب کنند. اگر چه آنها در دور اول پیشروی خود در قلمرو ایران فرصت تبلیغ و ترویج آراء پان ترکیستی خویش را نیافتند ولی اینک با توجه به سقوط آن دشمن دیرین در پی انقلاب ۱۹۱۷، می‌توانستند دور جدیدی از این مبارزه را آغاز کنند. همان گونه که یکی از مأموران سیاسی دولت بریتانیا خاطر نشان ساخت:

«ترکیه دست در دست تاتارهای ماوراء قفقاز (باکو) نهاده و آنها نیز به حساب خود مدعی آذربایجان شده‌اند ... شمال ایران برای ترکیه به عنوان حلقه واسطی با تورانیان آسیای میانه، اهمیتی اساسی دارد.»^{۲۹}

در اواسط آوریل ۱۹۱۸ سپاهیان عثمانی برای دومین بار بر آذربایجان یورش آوردند. یوسف ضیاء^{۳۰} یکی از مسئولین محلی عملیات تشکیلات مخصوصه - سرویس مخفی عثمانی‌ها - در ایران به عنوان مشاور سیاسی سپاهیان عثمانی در ایران منصوب شد و چندی بعد نیز تشکیلات مخصوصه یک هیئت ویژه پان ترکیست را به تبریز گسیل کرد.^{۳۱} چاپ و انتشار نشریه‌ای به ترکی، به نام *آذر آبادگان* که ابزار اصلی قوای عثمانی در تبلیغ پان ترکیسم بود یکی از مهمترین وظایف این هیئت بود. سرپرستی این نشریه به تقی رفعت، یکی از روشنفکران آذربایجان سپرده شد که بعدها به دلیل نقش مهمش از لحاظ نوآوری در ادب فارسی شهرت به سزایی یافت.

با این حال به رغم تمامی این تلاش‌ها، نیروهای عثمانی به نتایج درخور توجهی در آذربایجان دست نیافتند. اگر چه بخش وسیعی از آذربایجان برای چند ماه در اشغال نظامی آنها بود، هر گونه تلاش آنها برای پیشبرد پان ترکیسم ناکام ماند. در این دوره حضور عثمانی‌ها به هیچ وجه با اقبال عمومی احزاب محلی روبرو نشد. آنها از بدو ورود به تبریز با دموکرات‌های محلی درگیر شدند و با گذشت زمان این مناسبات چنان تیره شد که در نهایت به صدور فرمان بازداشت شیخ محمد خیابانی - رهبر طرفدار دموکرات‌ها - و نویری و بادامچی دو تن از دیگر یارانش منجر شد. عثمانی‌ها آن دو را به قارص تبعید کردند.^{۳۲} اگر چه در مراحل بعد مقامات عثمانی سعی کردند با طرح اتهاماتی مبنی بر «همدستی خیابانی با ارامنه بر ضد اردوی اسلام»^{۳۳} این اقدام خود را توجیه کنند ولی این حرکت به شکل‌گیری یک احساس شدید ضد عثمانی در میان دموکرات‌های آذربایجان، منجر شد؛ دموکرات‌هایی که در آستانه قبضه امور در کل آذربایجان قرار داشتند.

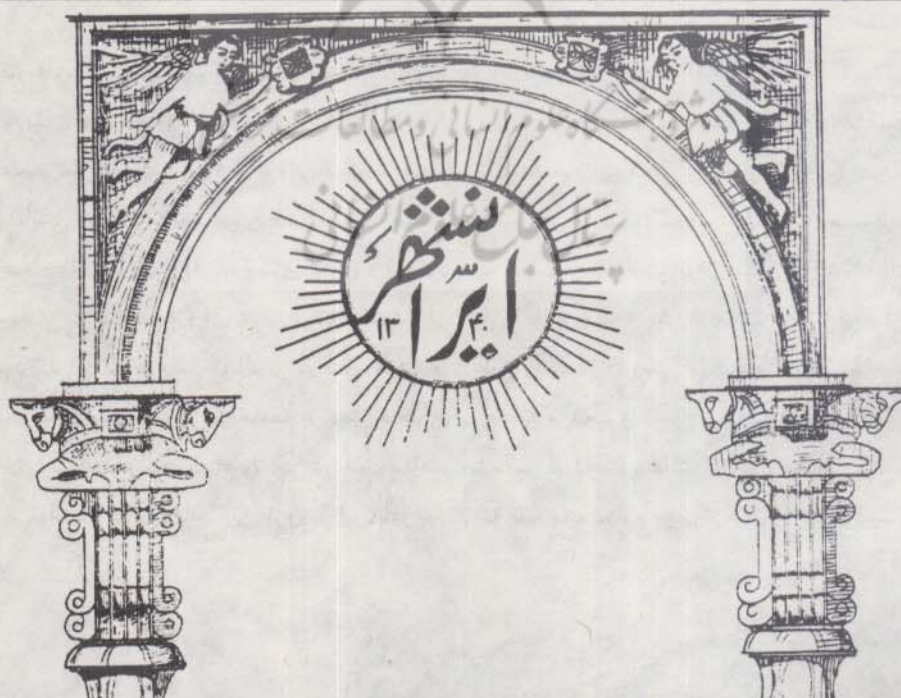
تابستان ۱۹۱۸ نقطه اوج اقتدار عثمانی‌ها محسوب می‌شد. برای آنها که بخش‌های وسیعی از شمال غرب ایران را در اشغال داشتند، سوق قشون به قسمت‌های شمال رود ارس، هدف بعدی تلقی می‌شد و با سقوط باکو در سپتامبر ۱۹۱۸ و استقرار عثمانی‌ها در کناره غربی دریای خزر، چنین به نظر می‌آمد که ایده‌آل توران، بالاخره به مرحله تحقق نهایی نزدیک شده است. ولی تحولات جاری در دیگر جبهه‌های جنگ و همچنین قحطی فزاینده در ترکیه، عرصه را بر سران اتحاد و ترقی تنگ کرد. جنگ به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شد.

در این مرحله در حالی که مصادره گسترده غله و احشام در مناطق تحت اشغال به نارضایی گسترده‌ای در میان مردم دامن زده بود و عثمانی‌ها و آلمانی‌ها در ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ با انعقاد

معاهده‌ای تعهد خود را به محترم شمردن تمامیت ارضی ایران اعلان داشتند، شکست‌های پی در پی نیروهای عثمانی در جبهه فلسطین و شام از یک سو و خروج بلغارستان از صف متحدان آلمان و عثمانی از سوی دیگر، ادامه جنگ را غیر ممکن ساخته و در ۹ اکتبر حکومت کمیته اتحاد و ترقی بر کنار و عزت پاشا که هوادار متفقین بود زمام امور را در دست گرفت. انعقاد یک پیمان ترک مخاصمه نخستین نتیجه حاصل از این دگرگونی بود.

با مراجعت شیخ محمدخیابانی به تبریز، در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰ دموکرات‌ها اداره امور را بر عهده گرفتند. در کشوری که بیگانه ستیزی یکی از ارکان عمده فرهنگ سیاسی غالب به شمار می‌رفت، کوتاه کردن دست مداخله بیگانگان، به یکی از اهداف اصلی نهضت خیابانی بدل شد. با توجه به عملکرد پیشین عثمانی‌ها در قبال خیابانی و یارانش، مناسبات چندانی میان آنها برقرار نبود. ولی در این مرحله دغدغه خاطر اصلی دموکرات‌های آذربایجان آن بود که با توجه به تحولات سیاسی عمده‌ای که در قفقاز جریان داشت، چه رویکردی را اتخاذ کنند.

در ۲۷ مه ۱۹۱۸ هنگامی که در مناطق شمالی رود ارس و شرق ماوراء قفقاز تشکیلاتی موسوم به جمهوری آذربایجان اعلان موجودیت کرد، اتخاذ یک چنین اسمی در میان ایرانیان - به ویژه در میان روشنفکران آذربایجانی - نگرانی‌هایی را موجب شد. خیابانی و همراهانش در اقدامی به منظور تاکید بر جدایی از این پدیده، تصمیم گرفتند که نام ایالت آذربایجان را به «آزادستان» تغییر دهند.^{۳۴} آنها در توجیه این عمل به «نقش حماسی» آذربایجان در نهضت مشروطه در ایران اشاره داشتند که به نظر آنها خود دلیل موجهی بود برای اتخاذ نام «آزادستان».^{۳۵}



از ناسیونالیسم سرزمینی تا ناسیونالیسم صاحب عنوان

سقوط مساواتی‌ها در سال ۱۹۲۰ که تنها در پی همکاری نزدیک بلشویک‌ها و پان ترکیست‌های کمیته اتحاد و ترقی میسر شد، بسیاری از روشنفکران آذربایجانی هوادار عثمانی را مایوس و دلسرد ساخت. با این حال و به رغم منفعت عمده این دگرگونی که نصیب بلشویک‌ها شد، عمال با بر جا و باقیمانده اتحاد و ترقی که در قفقاز بودند، هنوز هم سعی داشتند - اگر چه با روش‌هایی جدید - همان ایده‌ال پیشین را دنبال کنند. همان گونه که یکی از افسران اطلاعاتی ارتش بریتانیا خاطرنشان ساخت: «از یاد نرفته است که حکومت نگون بخت مساوات در باکو بیش از هر چیز دیگر در اثر همراهی عمال بی‌شمار اتحادچی‌های ترکیه ساقط شد. رسوخ اتحادچی‌ها به صفوف حزب کمونیست ترک در باکو همچنان ادامه دارد. آنها کماکان در صدد چیرگی کامل در طول زمان، و کسب کنترل گرجستان و آذربایجان هستند که آنها را با طرح‌هایشان در آسیای میانه مرتبط سازد ... از این رو برنامه اتحادچی‌ها آن است که به ائتلاف خود با روس‌ها تا زمانی که این امر به پیشبرد برنامه‌هایشان کمک می‌کند ... ادامه دهند.»^{۲۶}

با تحکیم اقتدار شوروی در قفقاز که بالاخره با چیرگی بلشویک‌ها بر گرجستان در مارس ۱۹۲۱ حاصل شد، در عرصه تحولات دیپلماسی دولت نوپای شوروی نیز دگرگونی‌هایی حاصل شد. در فوریه همان سال معاهده‌ای میان ایران و شوروی منعقد شد و دولت شوروی که مرزهایش را در جنوب به رود ارس رسانده بود، ضمن ممنوع ساختن ابراز هر گونه ادعای ناسیونالیستی نسبت به قلمرو ایران، سیاست نسبتاً معتدلی را در قبال ایران اتخاذ کرد.

سرانجام غم انگیز نهضت خیابانی و به دنبال آن سرکوب نهضت‌های جنگل و خراسان، ضربه‌ای اساسی بر دموکرات‌های ایران بود. در حالی که گروهی از آنها - که اکثراً غیر آذربایجانی بودند - هنوز مفتون اندیشه اتحاد اسلام بودند که در یک دوره از تحولات پیشین منطقه‌ای از سوی عثمانی‌ها مطرح شده بود و گروهی دیگر از آنها نیز نسبت تحریکات محلی‌ای که از سوی برخی از رفقایشان دنبال می‌شد بدبین شده بودند، زمینه برای شکل‌گیری یک گروه جدید از روشنفکران اصلاح‌طلب فراهم آمد که مبنای فکری و رویکرد آنها نسبت به تحولات ایران بیشتر در اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی اروپای غربی ریشه داشت. طرز تلقی آنها از جامعه، یکی از مهمترین ویژگی‌هایی بود که آنها را به رغم گوناگونی آراء و عقایدشان از نوع روشنفکران وطنی پیشین متمایز می‌ساخت. یک مدل اروپایی غربی از جامعه بر پیش فرض یک جامعه منسجم و مبتنی بر مجموعه‌ای از طبقات اجتماعی استوار بود که اصولاً جز در حول مفاهیم مشخصی از دولت و ملت، بر حول محور دیگری نمی‌توانست سامان یابد. این گروه بر این باور بودند که تنها یک دولت متمرکز و قوی می‌توانست

ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران از عهده اصلاحات لازم در کشور برآید. به همین ترتیب آنها بر این باور بودند که دولت سازی و مدرنیزاسیون ایران مستلزم یک دستی هر چه بیشتر فرهنگی و تجانس هر چه گسترده‌تر قومی است. تنها در صورت نیل به پیش شرط‌های مورد نظر آنها برای دولت/ملت، یعنی «هنگامی که تقریباً تمامی ساکنین یک [حوزه] دولتی با یک ایده ذهنی از ملت، احساس همگنی کند و آن ملت عملاً یک دست باشد»^{۳۷} هست که آنها واقعا می‌توانستند به امکان حفظ تمامیت ارضی ایران امیدوار باشند.

در این میان در جمهوری نو پای ترکیه، فعالین ترک /جاقی بر آن بودند که در نظام بسته و خوددار مصطفی کمال پاشا موطنی جدید بیابند. در ۱۹۲۳ مجله بینی مجموعه از کنفرانسی گزارش داد که در مجمع ترک /جاقی استانبول درباره آذربایجان برگزار شده بود. در این کنفرانس روشنی بیگ، یکی از بان ترکیست‌های مشهور آن دوره، دولت ایران را به خاطر آنچه که سیاستی سرکوبگرانه در قبال آذربایجانی‌های ایران توصیف می‌کرد، به سختی مورد انتقاد و حمله قرار داد. وی از تمام آذربایجانی‌های ایران خواست که با جمهوری تازه تاسیس ترکیه از در اتحاد آیند.^{۳۸}

در میان طیفی از جراید و نشریات مختلف ایرانی که در مقام واکنش و پاسخگویی به این ماجرا مجموعه مقالاتی را به افشای بان ترکیسم اختصاص داده و از این منظر در شکل‌گیری اندیشه نوپای ناسیونالیسم صاحب عنوان در ایران نقش مهم ایفا کردند دو نشریه /ایران‌شهر - چاپ برلین - و آئینده که در تهران منتشر می‌شد جایگاه ویژه‌ای داشتند.

در حالی که /ایران‌شهر بیشتر به فراهم آوردن زمینه‌های یک درک و فهم تاریخی از این مقوله اشتغال داشت آئینده از شرایط لازم و ضروری جهت «یگانگی» و «ایرانی» گردانی تمامی ایرانیان به صورت یک ملت واحد و یک پارچه سخن به میان آورد.^{۳۹} آئینده با طرح لزوم از میان برداشتن «اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره»، خواهان نوعی «وحدت ملی» شد که براساس فرهنگ یک دست، منسجم و مبتنی بر مرکزیت گروهی قومی صاحب عنوان استوار بود. بنا به گفته دکتر محمود افشار «... منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود؛ کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند ... به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد».^{۴۰}

تاکید این گروه جدید از روشنفکران ایرانی در ارتقاء منزلت زبان فارسی به مراتب بالاتر از زبان مشترک ایرانیان و پالایش آن از واژه‌های عاریت، به ویژه لغات ترکی و عربی، زمینه را برای

شکل‌گیری نوعی ناسیونالیسم زبان شناختی نیز مستعد کرد. این گرایش بعدها به شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی و واژه‌سازی‌های غریب و دور از ذهن آن میدان داد. در این میان کارزار «پالایشی»، طبیعتاً از حوزه زبان هم تجاوز کرده، دامن‌گیر تاریخ ایران نیز شد؛ بازنویسی تاریخ یک «ایران خالص»، مستلزم خلق و ابداع یک هویت دور و دراز تاریخی بود، یعنی ایرانی مبری از تمامی «عناصر بیگانه و غیر متمدن» درون مرزهایش. ساخت و ساز یک چنین هویتی در نهایت به طرح تصاویری باسمة‌ای از غیر ایرانیان می‌انجامید: ترک‌ها و عرب‌ها که در پاره‌ای از مباحث ناسیونالیستی رایج از آنان به عنوان «خطر زرد و سیاه» یاد می‌شد^{۴۱} دقیقاً در مقام همان «دیگر» لازمی جای گرفتند که برای ایجاد این هویت جدید ایرانی بدان نیاز بود. به تدریج و با گذشت زمان پیشگامان طرح این وجه جدید از ناسیونالیسم احیاگر ایرانی مکتبی را در تاریخ‌نگاری ایران بنیان نهادند که بیش از هر چیز بر استمرار فرهنگ ایرانی تأکید داشت و بزرگنمایی ارزش‌های ما قبل اسلامی کشور.

این گروه از ناسیونالیست‌های ایرانی که ایجاد یک دولت/ملت مدرن به شیوه‌ای اروپایی و تحت رهبری یک فرمانروای مستبد را مد نظر داشتند یک دیوانسالاری کارآمد و جمعیتی یک دست و مطابق با حدود کاملاً مشخص سرزمینی را جستجو می‌کردند که بتواند تابع یک نظام مالیاتی موثر واقع شده، به صورتی منظم خدمت سربازی کند، تحت یک مدیریت دولتی قرار گیرد و در نهایت از این طریق به «شهروندانی» مدرن تبدیل شوند. هنگامی که در سال‌های میانی دهه ۱۹۲۰ میلادی / ۱۳۰۰ شمسی رضا شاه به تخت پادشاهی نشست، وی با تمام وجود در راه اعمال این خواسته‌ها وارد کار شد. در واقع طرح جامع ایجاد «یک ملت، یک کشور» از مدتی پیش حاضر و آماده بود.

ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نتیجه‌گیری

فروپاشی امپراتوری‌های روسیه و عثمانی در مراحل نخست قرن بیستم، مهمترین وقایعی بودند که بر تاریخ خاورمیانه تأثیر نهادند. اندیشه ایجاد یک سرزمین واحد برای ترک‌ها که از سوی پان ترکیست‌ها تبلیغ می‌شد، به یکی از ارکان اصلی جهان‌بینی کمیته اتحاد و ترقی و پاره‌ای از گروه‌های سیاسی در حوزه‌های بر جای مانده از امپراتوری عثمانی تبدیل شد.

در آستانه جنگ اول جهانی بار اصلی تبلیغات و تحریکات پان ترکیستی متوجه مردمان ترک زبان جنوب قفقاز، آذربایجان ایران و ترکستان آسیای میانه بود و هدف اصلی این حرکت نیز متقاعد ساختن آنها به جدایی از موجودیت سیاسی بزرگتری که بدان تعلق داشته و الحاق به یک موطن

- 8 . Akcuro – Iu, Y., (ed.) *Turk Yili*, 1928, Istanbul, Yeni Metba'a, 1928, p. 396.
9. Akcuro- Iu, Y., U.c Terz-I Siy-set, Cairo, Metba'a-I Qadr, 1909, pp. 11-12
- 10 . Lewis, B., *The Emergence of Modern Turkey*, London, Oxford University Press, 1962, p. 343
- 11 . Arai, M., *Turkish Nationalism in the Young Turk Era*, Leiden, Brill, 1992, p.20
- 12 . Ibid., p.344
13. *Turk Yurdu*, no. II/6
- 14 . *Turk Yurdu*, no. I/4, II/2, II/6, III/2
- 15 . See for example: shalal , 17 January 1914

۱۶ . تقی زاده، سید حسن. «محمد امین رسول زاده». سخن سال ۶. ۱۳۳۴. صص ۳۴۲-۳۴۴

۱۷ . برای مثال بنگرید به آجیق سوز، ۲۰ اوت ۱۹۱۷

۱۸ . آجیق سوز، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷. عبدالله شایق. برادر کوچکتر یوسف ضیاء نیز یکی از بنیانگذاران ترک اجاقی بود.

19 . Zenkovsky, S.A., op.cit., p.262

20 . Fo 371/4358, 1918

۲۱ . آجیق سوز، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸

۲۲ . برای مطالعه بیشتر درباره این پدیده بنگرید به:

Thomas Hylland Eriksen, *Ethnicity and Nationalism: Anthropological Perspective*, London, Pluto Press, 1993, 9-10

۲۳ . محمدخان تربیت یکی از بنیانگذاران شعبه حزب دموکرات در باکو بود و برای مدتی مدیریت مدرسه اتحاد ایرانیان باکو را نیز برعهده داشت. میرزا محمودخان پرورش، میرزا عبدالله عبدالله زاده، شیخ یاقر شیرازی، ازدر علی زاده، حسین خیاط، حسین محمودزاده، میرحسین مرتضوی، میرزا علی قلی (از عشق آباد که بعدها مدیریت روزنامه *آذربایجان* جز لاینفک ایران را برعهده گرفت)، میرجعفر جوادزاده پیشه وری، حاجی معلم، جعفرزاده خلخال، میرزا آقا ولی زاده، سیف الله ابراهیم زاده، علی اکبر اسکویی (بنیانگذار یکی از اصناف کارگری ایرانیان) از دیگر اعضای این گروه بودند. پرورش به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌اش مجبور شد که در سال ۱۹۱۶ باکو را به صورت غیرقانونی به مقصد ایران ترک کند. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، حزب دموکرات از نو فعالیت‌های علنی خود را آغاز کرد.

سلام‌الله جاوید، *ایران سوسیال دموکرات (عدالت) قزقه سی حقیقنده خاطره لریم*، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۹، صص ۹-۱۰

پاره‌ای از دیگر مجامع و سازمان‌های ایرانی در باکو عبارت بودند از حزب استقلال ایران (هوادار مقامات تهران)، صندوق تعاون مدرسه اتحاد ایرانیان بادکوبه، جمعیت معارف ایران (یکی از موسسات تابعه حزب عدالت)، اجتماع‌یون انقلابیون. (جاوید، پیشین، صص ۱۱، ۱۳، ۱۷ و ۱۹)

ایرانیان دو مدرسه در باکو داشتند - یکی اتحاد در خود شهر و دیگری تمدن در محله صابونچی - که هر دو در خلال درگیری‌های میان مساواتی‌ها و کمون باکو، مانند دیگر موسسات ایرانی آسیب فراوان دیدند. (جاوید، پیشین، صص ۱۴-۱۵)

۲۴ . همان، ص ۱۰

۲۵ . برای آگاهی از منشا بازسازی تاریخ پیش از اسلام ایران در طرح و بحث‌های ناسیونالیستی بنگرید به:

Tavakdoli – Targhi, M., "Contested Memories: Narrative Structure and Allegorical Meaning of Iran's Pre-Islamic History", *Iranian Studies*, vol. 29, no. 1-2, 1996, pp.149- 175

۲۶. آذربایجان جزء لاینفک ایران، شماره‌های ۳ و ۲؛ ۶ و ۶ قوریه ۱۹۱۸

27. Gershoni, I., "Imagining and Re-imagining the Past: The Use of History by Egyptian Nationalist Writers, 1919-1945", *History & Memory*, Vol. 4, No. 2, Fall/Winter 1992, p.7.
28. Nipperdey, T. "In Search of Identity: Romantic Nationalism, its Intellectual, Political and Social Background", in: Eade, J.C. (Ed.) *Romantic Nationalism in Europe*, Australian National University, 1983, p.11
29. FO 371/4358, 1918

۳۰. یوسف ضیاء طالب‌زاده در سال ۱۸۷۷ در بورجالی گرجستان متولد شد. پدرش از روحانیون عالی‌رتبه قفقاز بود و هنگامی که کودکی بیش نبود، مادرش او و برادرش عبدالله - (عبدالله شایق بعدی) - را برای تحصیل به مشهد برد. آموزگار وی ضیاء نامی از علمای ناراضی آناتولی بود و یوسف نیز نام خود را از وی گرفت.

یوسف ضیاء بعد از تحصیلات اولیه در مشهد به کربلا رفت و پس از اتمام تحصیل، در ۱۸۹۹ به باکو رفت و در تشکیلات حاج زین‌العابدین تقی‌اف استخدام شد. وی بنا به سفارش تقی‌اف کتاب *کشف‌الحقایق* را به ترکی ترجمه کرد و سه نسخه از این کتاب نیز به شاه ایران، امیر افغانستان و سلطان عثمانی تقدیم شد. وی در ۱۹۰۷ راهی استانبول شد و به کمیته اتحاد و ترقی پیوست. در سال ۱۹۱۲ در جنگ‌های بالکان شرکت کرد و لقب پاشا یافت.

وی در طول جنگ اول جهانی به عنوان یکی از عوامل تشکیلات مخصوصه در آذربایجان فعال بود و پس از چیرگی بلشویک‌ها بر باکو، مدتی را نیز به همکاری با آنها گذراند و سفری نیز به نخجوان داشت. سپس در آسیای میانه به انور پاشا پیوست و به معاونت وی رسید. یوسف ضیاء بعد از مرگ انور پاشا در حالی که قصد داشت از آمو دریا گذشته و خود را به افغانستان برساند، غرق شد و از میان رفت.

31. FO 371/4358, 1918

۳۲. سید احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، جلد ۲

۳۳. همان

۳۴. همان، ص ۸۷۲

۳۵. علی آذری، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۵۴، ص ۲۹۹

36. FO 371/6342, 1921

37. Linz, J. J. and Stepan, A., *Problems of Democratic Transition and Consolidation, Southem Europe, South America, and Post – Communist Europe*, John Hopkins University Press, London, 1996, p.

38. Turk, Ocaginda Konfirans", *Yeni Mecmu'a*, no. 81, 2 August 1923, pp. 317-318

۳۹. برای مثال بنگرید به آئینده شماره‌های ۱ و ۸، تیر ۱۳۰۴ و فروردین ۱۳۰۵ و *ایران‌شهر*، شماره ۲

۴۰. دکتر محمود افشار «آغاز نامه»، آئینده، سال اول، شماره ۱، تیر ۱۳۰۴، ص ۵

۴۱. آئینده، شماره ۲۴، ۱۳۰۶

42. Nipperdey, T., op.cit., p.15.